

جلسه دوم شرح فرازهایی از دعای ابو حمزه ثمالی

آیت الله علی رضایی تهرانی

شهر سرخس

۱۳۸۵/۰۷/۲۲ هجری شمسی

۱۴۲۷/۰۹/۲۰ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرُ مُوَفِّقٍ وَمُعِينٍ

«إِلَهِي لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ»، بارپروردگارا من را به عقوبت ادب مکن.

«وَلَا تَمَكِّرْ بِي فِي حِيلَتِكَ»، خدایا من را در حيله و مکر خود گرفتار مساز.

اسماء الهی توقیفی است، یعنی خیلی نام‌ها است که ما نمی‌توانیم بر خدا اطلاق کنیم. خیلی از کارها است که خدا انجام می‌دهد، اما به‌خاطر این کارها ما نمی‌توانیم خدا را به آن نام‌ها و کارها بخوانیم. مثلاً خدای متعال حيله‌گر است، خدای متعال مکار است، اما نمی‌توانیم بگوییم ای خدای مکار، ای خدای حيله‌گر. اسم‌های پروردگار را باید خود خدای متعال، یا اولیاء خدا مانند پیغمبر و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) تعیین کنند. اگر می‌خواهید اصطلاحش را یاد بگیرید، اصطلاحاً می‌گویند اسماء الهی توقیفی است.

توقیفی بودن یعنی قرار دادن اسمی برای خدا منوط به کار بردن این اسم در زبان پیغمبران و اوصیاء پیغمبران و زبان خود خدا است.

یکی از کارها که خدا انجام می‌دهد، در این کار هم استاد فن است اما نمی‌شود اسمش را به خدا اطلاق کنی، این

است که خدا مکار است؛ «وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^۱.

در فارسی مثلی داریم، می‌گوییم که چوب خدا صدا ندارد، هر کس که خورد دوا ندارد؛ یعنی خدا نکند خدا با کسی چپ بیفتد؛ چرا؟!^۱

در روایات هم داریم، «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ الْحَلِيمِ».

گفتند که پناه ببرید به خدا از غضب انسان حلیم. من دیدم انسان‌هایی را که در ذاتشان حلم و بردباری است، با انسان‌هایی که زودجوش هستند، فرق می‌کنند. انسان‌هایی که عصبی هستند، زود جوش می‌آورند، زود هم فروکش می‌کنند. انسان‌های حلیم خیلی دیر رادیاتورشان جوش می‌آورد، ولی وقتی هم جوش آورد، دیگر به این زودی فروکش نمی‌کند. خدای متعال حلیم است، مصداق اعلاى حلم و بردباری است، ولی اگر هم غضب کرد، یک شراره‌اش جهنم می‌شود که وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آیات دوزخ را می‌خواند، گاه مدهوش می‌شد، از حال می‌رفت.

امروز داشتم تفسیر را نگاه می‌کردم، خدای متعال به جهنم صفاتی را نسبت می‌دهد که این صفات برای انسان‌ها است.

می‌گوید: «تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ»^۲.

دیدید گاهی اوقات ما از شدت خشم می‌خواهیم منفجر بشویم. می‌گویند که جهنم از شدت خشم می‌خواهد منفجر بشود. می‌گویند جهنم از خودش سروصدا ایجاد می‌کند، ناله دارد، شهیق دارد، چون زنده است، عبد پروردگار است، در مشیت خدا است. جهنم حقیقتی دارد، حیات دارد. چون خدای متعال حلیم است، اگر بر کسی مکر و حيله‌ای اندیشید، دیگر بیچاره است آن کسی که بخواد مورد مکر و حيله پروردگار قرار بگیرد. لذا فرمود «وَلَا تَمَكِّرْ بِي فِي حِيلَتِكَ»، خدایا در حيله و مکر مبادا به من مکر کنی. چند نفر در مکه بودند، این‌ها اصطلاحاً جزو مستهزئین بودند، این‌ها تخصصشان این بود که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را دست بیندازند. یکی‌شان ادای راه رفتن پیغمبر را درمی‌آورد، چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) یک طور خاصی راه می‌رفتند. در سیره آمده است وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) می‌خواستند راه بروند، «كَأَنَّهُ يُنَحِّطُ مِنْ عَالٍ»، مثل اینکه ما از کوه

بخواهیم پایین بیایم، از یک سرایشی می‌خواهیم پایین بیایم، انسان احساس می‌کند در حال افتادن است؛ راه رفتن پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شیوه‌اش اینطور بود و این به حالات رسول خدا برمی‌گشت. یک نفر از این‌ها پشت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) راه می‌افتاد، ادای پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را درمی‌آورد، یا گاهی در جلوی دیگران ادای راه رفتن پیغمبر ((صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)) را درمی‌آورد. یک نفر سخن گفتن رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را ادا درمی‌آورد، هر کدام یک‌طور ادا درمی‌آوردند.

آیه نازل شد: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ۚ»

ما اهل استهزاء را کفایت کردیم، به عهده ما بگذار، ما بخواهیم مکر کنیم، خوب مکر می‌کنیم. بعضی از این‌ها در جنگ بدر به بدترین وضع کشته شدند، بعضی را در مسافرت شیر درنده درید، هر کدام به گونه‌ای از بین رفتند، چون «وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»

در قرآن مجید یک آیه‌ای داریم خیلی این آیه شیرین است. من یادم است، وقتی به مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) گفته می‌شد که دارند علیه شما کار می‌کنند، دارند بر علیه شما تلاش می‌کنند، مخالفین شما دارند برای شما می‌زنند، بلافاصله این آیه را می‌خواندند: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ ۚ» مکر بد جز به اهل خودش بر نمی‌گردد.

فرمود: «وَلَا تَمْكُرْ فِي حِيلَتِكَ»، تو به من مکر و حيله نکنی که تو اگر بر کسی مکر کردی، کار او تمام است. بعد فرمود: «مَنْ أَيْنَ إِلَى الْخَيْرِ يَا رَبِّ وَلَا يُوجَدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ؟»

خیر، خوبی، آن چه که صلاح است از کجا برای من حاصل بشود، با اینکه خیر فقط از جانب تو است. از قدیم میان فلاسفه این حرف و اختلاف مطرح بود که آیا ما در عالم شر داریم یا نداریم، آیا همانگونه که خیر یک امر وجودی است، شر هم یک امر وجودی است؟!

عده‌ای می‌گفتند بله خیر داریم، شر هم داریم. بارانی که ملایم بارد، کشتزار و باغات را آبیاری کند، خیر است. اگر مشک آسمان پاره شد، سیل جاری شد، باغ و صاحب باغ را با هم برد، شر است. زمین آرام بشکافد، چشمه بیرون بیاید، خیر است؛ شدید بشکافد که زلزله بشود، شر است. از زمان ارسطو و افلاطون، آن بزرگان اثبات کردند که نه، شر در خارج وجود مستقل ندارد و شر مربوط به خدا نیست.

در دعاهایی که در اول نماز به عنوان شروع نماز می‌خوانیم که گاهی مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) می‌خواندند، مستحب است انسان در اول نماز هفت الله اکبر بگوید. سر این هم که مستحب شده است، این است که پیغمبر گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برای نماز ایستادند، امام حسین (علیه‌السلام) کنارشان بودند، پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند الله اکبر، امام حسین (علیه‌السلام) نتوانست الله اکبر بگوید، مثلاً یک چیز دیگری گفت. دو مرتبه الله اکبر گفت، باز امام حسین (علیه‌السلام) نتوانست بگوید، ادای پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را درمی‌آورد، ولی نمی‌توانست بگوید. هفت بار پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) تکرار کردند، بار هفتم امام حسین (علیه‌السلام) توانست الله اکبر را درست تلفظ کند؛ درست الله اکبر گفت؛ پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شروع به نماز کردند، این سنت شد. من یادم نمی‌رود مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمت‌الله‌علیه) این را که نقل می‌کردند، فرمودند که من کودک بودم، فراموش نمی‌کنم این قدر کوچک بودم که با پدرم در مجلس شورای ملی، در زمان شاه، راه می‌رفتم. ایشان فرمودند که من این قدر کوچک بودم که وقتی دست پدرم را می‌خواستم بگیرم، انگشت پدرم را گرفته بودم؛ یعنی کنار پدرم که راه می‌رفتم، انگشت پدرم را گرفته بودم؛ این قدر کوچک بودم. همان جا پدرم به من گفت که سید محمدحسین این‌جا کجا است؟!

گفتم که بابا این‌جا ملئس است، گفت نه، بگو مجلس است. گفتم ملئس است، گفتند نه، بگو مجلس است، مجلس شورای ملی.

ایشان می‌گفتند یادم نمی‌رود که چند بار ایشان گفتند مجلس، من می‌گفتم ملئس، تا بالاخره ملئس ما مجلس شد. امام حسین (علیه‌السلام) هفت بار الله اکبر را گفت تا بالاخره این الله اکبر درست شد و سنت تکبیرات پایه‌گذاری شد.

بعداً خود پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، ائمه اطهار (علیهم‌السلام) بین این تکبیرها، دعاهایی را گنجاندند و از شیرین‌ترین کارهایی که انسان می‌کند این است که نمازش را با این تکبیرات هفت‌گانه شروع کند. گاهی که حال

دارد، الله اکبر اول، بینش یک دعا، الله اکبر دوم، بینش یک دعا، الله اکبر هفتم را که می‌گوید، حالا «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» کسی هم که مأوم است، اگر امام شروع به گفتن این تکبیرات هفت‌گانه کرد، مأوم در هر کدام از این هفت مرتبه می‌تواند اقتدا کند، در تکبیر اول، در تکبیر دوم، در تکبیر سوم، در هر تکبیری می‌تواند به امام اقتدا کند. حالا یکی از دعاهایی که در یکی از این تکبیرات افتتاحیه هفت‌گانه گفته می‌شود، یک جمله‌اش مربوط به بحث ما است، می‌گوییم: «وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ»، شر مربوط به تو نیست.

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

صحبت سر این است که چشم‌ها چون شکسته می‌بیند، شر می‌بیند، وگرنه شر در عالم وجود نفسی ندارد، وجود نسبی دارد؛ امر عدمی است. خیر هست و خیر برای خدا است، خیر از جانب خدا می‌بارد. این خیر باریده شده است، چون شکسته می‌شود، چون به عالم که می‌رسد محدود می‌شود، از این محدودیت‌ها ذهن ما شر می‌فهمد، وگرنه شری در عالم نیست، شر بحث عدمی است که حالا بحث فلسفی‌اش چون مقداری سنگین است، این جا الآن جایش نیست.

(یکی از حضار)

نور و ظلمت هم همین است؟! (استاد)

نور و ظلمت هم یک امر عدمی است، بله ظلمت یک امر عدمی است، نور حق است.

فرمود: «مَنْ آتَى إِلَى الْخَيْرِ يَرْبِّ؟!»

خدایا خیر، خوبی از کجا برای من است؟! با اینکه «وَلَا يُوجَدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ؟»

خیر موجود نمی‌شود مگر از پیش تو. چقدر زیبا امام سجاد (علیه السلام) کلمه یا رب را به کار برد، چون تو پروردگار همه‌ای، پس خیر هم به دست تو است.

«وَمِنْ آتَى إِلَى النَّجَاةِ وَلَا تَسْتَطَاعُ إِلَّا بِكَ؟»

خدایا نجات کجا است؟

سعادت کجا است؟

با اینکه هیچ‌کس دست به نجات و سعادت پیدا نمی‌کند، مگر به وسیله تو. اگر کسی را خدا دستش را گرفت، سعادت‌مند است. اگر بخواهد شقاوت‌مند باشد، لازم نیست کاری کند، همین که خدا ولش کند، شقاوت‌مند است.

اول دعا عرض کردیم، در «إِلَهِي لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ»، اگر خدا نعوذ بالله لحظه‌ای انسان را رها کند، تمام است.

لذا در دعاها گفتند این دعا را خیلی بخوانید: «اللَّهُمَّ لَا تَكُنْ لِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»، یک لحظه من را به خودم وا مگذار، چون اگر انسان یک لحظه به خوش و گذاشته شود، بیچاره است. می‌گوید خدایا من از کجا این نجات را بیابم؟

سعادت‌مندی را (از کجا) بیابم؟

«وَمِنْ آتَى إِلَى النَّجَاةِ وَلَا تَسْتَطَاعُ إِلَّا بِكَ؟»

و حال اینکه نجات و سعادت جز به وسیله تو قابل دستیابی نیست. «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَلَمْ يَكُنْ لَكَ دُونَكَ حَمِيدٌ»

وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَلَمْ يَكُنْ لَكَ دُونَكَ حَمِيدٌ

خدایا، نه آن کسانی که خوب هستند، اولیاء، انبیاء، متقین، مومنین، روزه‌دارها، نه این‌ها از کمک و رحمت تو بی‌نیاز هستند، که بگویند بله ما خودمان زحمت کشیدیم، نصف شب بلند شدیم، نماز خواندیم، روزه گرفتیم، تقوا به خرج دادیم، چشم‌چرانی نکردیم، ما بودیم...

اگر رحمت تو نبود، هیچ‌کس نمی‌توانست خوب باشد، آیه قرآن این را می‌گوید، چقدر این آیه زیبا است:

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا» اگر فضل و رحمت خدا بر شما نباشد، یک نفرتان آدم

نمی‌شود. «ما زکی»، یعنی پاک نمی‌شود. اگر فضل و رحمت خدا نبود، هیچ پیغمبری پاک نبود، هیچ وصی پیغمبری پاک نبود، چه برسد به ما. گفت:

آن‌جا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد

«وَلَا الَّذِي أَسَاءَ وَاجْتَرَأَ عَلَيْكَ وَلَمْ يُرْضِكَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ.»

و نه آن کسی که بدی کرده است و بر تو جرئت ورزیده است و تو را راضی نکرده است، این از قدرت تو خارج شده است که حالا گردن‌کشی هم بکند، بله ما مشروب می‌خوریم، چشم‌چرانی هم می‌کنیم، ترانه هم گوش می‌دهیم؛ نه این طور نیست.

خود خدای متعال دارد اجازه می‌دهد که این کارها انجام بشود، وگرنه اراده کند، تمام است. اراده کند، قلب دارد می‌زند، یک بار محکم می‌زند، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، رگ آئورت پاره شد، خلاص. (یکی از حضار)

استاد شما الان فرمودید که اگر فضل خدا نباشد، همه ول معطل هستند. خداوند الان به شما لطف کرده است، فضل خداوند شامل حالتان شده است، آدم خوبی شدید. شامل حال ما نشده است، آیا این عدالت است؟ ظلم نیست؟

حالا اگر بگوییم اعمال شما خوب است، شما حالا یک حرکتی کردید، آن هم از طرف خدا بوده است، آن هم از طرف ما که نبوده است؛ این توضیح و تفسیرش چطور می‌شود؟!

(استاد) سوال بسیار خوبی است که می‌خواستیم در «أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ» بگوییم، این‌جا یک اشاره‌ای کنیم. ما یک هدایت و یک ضلالت داریم، هدایت یعنی راهنمایی شدن، ضلالت یعنی گمراه شدن. خدای متعال برای همه انسان‌ها دو هدایت دارد، یک گمراهی. اما دو هدایت (را بیان کنیم)، یک هدایت اولیه دارد که این هدایت اولیه برای همه انسان‌ها مشترک است. ابزار را در اختیار گذاشته است، وسایل را چیده است، کارش را هم کرده است، یعنی عقل داده است، وجدان داده است، فطرت توحیدی داده است، رفیق خوب داده است، کتاب آسمانی فرستاده است، پیغمبر فرستاده است. قرآن می‌گوید: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ».

هیچ گروهی در عالم نبودند، در آفریقا، در اروپا، آمریکا، سرخ‌پوست، زردپوست، مگر اینکه خدا برای آن‌ها نذیری فرستاده است. حالا چه پیغمبر، مانند لقمان حکیم، چه غیر پیغمبر، بدون منذر نبوده‌اند؛ درست است؟ این هدایت اولیه است، مربوط به همه انسان‌ها است، استثناء هم ندارد. انسان‌ها این‌جا ۲ دسته می‌شوند، بعضی به این هدایت اولیه جواب مثبت می‌دهند، بلافاصله هدایت ثانویه پشت‌سرش می‌آید، هدایت پشت هدایت (می‌آید). اگر به این هدایت اولیه نه گفتند، این‌جا به قدم خود، به اختیار خود، پا در راه گمراهی گذاشتند. کار رب ربوبیت است، کار خدا پرورش است. شما در زمینی که داری حنظل بکاری، حنظل است، یعنی هندوانه ابو جهل است؛ اگر خرما هم بکاری، خرما است. این بستگی به این دارد که شما چه می‌کاری. اگر شما بعد از این که هدایت عامه خدا آمد، به این هدایت جواب دادی، هدایت پشت‌سر هدایت (می‌آید)، تا به پروردگار برسی، اگر به این هدایت نه گفتی، این‌جا خدای متعال شما را که با اختیار پا در گمراهی گذاشتی، در همان راه پیش می‌برد، چون کار خدا پرورش است.

«كَلَّا تُمَدُّهُوْلًا وَهُوْلًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا».

انبیاء، اولیاء، اوصیاء، خوبان درگاه الهی، همه به اختیار خود این راه را رفتند، این‌طور نبوده است که حالا یک کسی را خدای متعال مجبور کرده است که خوب باشد. پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مکرر می‌فرمود: «وَلَوْ عَصَيْتَ لَهَوَيْتَ»، اگر من هم عصیان کنم، با سر در آتش می‌روم. قرآن کریم هم فرمود: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ».

اگر یک کلمه زیادی حرف بزند، می‌گیریم گردنش را می‌زنیم.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از حضار می‌فرمایند)

راه می‌برند به این معنا که دیگر آن هدایت بعدی نیست. راه می‌برند یعنی آن هدایت بعدی نیست. آمدیم سراغ اینکه در روایات داریم سعید در شکم مادرش سعید است، شقی در شکم مادرش شقی است. معنای این جمله این است که خدای متعال می‌داند انسان به اختیار خود در طول مدت عمر چه اختیار می‌کند، همانی را که انتخاب

می‌کند، برای او مقدر می‌کند. شمر در شکم مادرش هم شمر است، امام حسین (علیه السلام) هم در شکم مادرش هم امام حسین (علیه السلام) است؛ چون هر دو به قدم اختیار خود شمر و امام حسین (علیه السلام) می‌شوند، این‌ها آن‌جا هم که هستند همین هستند.

(استاد در پاسخ به سوال یکی از حضار می‌فرماید)

بی‌تجربه بوده است، این واقعیتی را تغییر نمی‌دهد، به‌خاطر خبرویت می‌داند چه کسی با اختیار خودش چه انتخاب می‌کند. پس فضل و رحمت الهی نصیب همه شده است، که اگر نمی‌شد، یعنی اگر همان هدایت اولیه بود که رشد نمی‌کرد. جواب که به آن هدایت اولیه دادیم، هدایت‌های بعدی پیش می‌آید. نه کسی که اهل طاعت و

عبادت است، می‌تواند بگوید من از عمق هدایت الهی بی‌بهره بودم، نه، «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، رحمت الهی او را پیش برده است و نه کسی که بدی می‌کند، گردن‌کلفتی می‌کند، نه از قدرت الهی بیرون است. در دعای کمیل چه خواندیم؟

«وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكْمَتِكَ».

منتها خدای متعال کارش این است که خیلی حلیم است. امام که به این‌جا رسیدند، فرمودند: «يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ»، این قدر گفتند تا این که نفس تمام شد. بعد «بِكَ عَرَفْتُكَ»، که ان‌شاءالله بعداً برسیم.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

فهرست منابع

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۴.
۲. سوره ملک، آیه ۸.
۳. سوره حجر، آیه ۹۵.
۴. سوره فاطر، آیه ۴۳.
۵. سوره نور، آیه ۲۱.
۶. سوره فاطر، آیه ۲۴.
۷. سوره اسراء، آیه ۲۰.
۸. سوره الحاقه، آیه ۴۴.